

بازتاب اسطوره در حماسه‌های ملی ایران و یونان با رویکرد به شاهنامه فردوسی و ایللیاد و ادیسه هومر

چکیده

شاهنامه فردوسی گنجینه عظیمی از مضامین نو در قالب اسطوره و تاریخ است. این اثر سترگ تنها شرح وصف شاهان و جنگ‌های خانمان سوز و بیان سوزناک فرزندکشی نیست، بلکه بیش از همه آثار پیشین نشان‌دهنده نخستین مراحل خلقت و اندیشه تکامل تمدن ایرانی است. شاهنامه سرشار از تقابل اسطوره و افسانه با انسان است و در واقع روایتی است از موجودات عجیب و غریب، انسان‌های قدرتمند و پهلوان، حیوانات و گیاهان خاص که همه نشان‌دهنده ساحت زیست اساطیری انسانی است. در این تحقیق با روش مطالعات کتابخانه‌ای و توصیفی از مقالات و متون مختلف به بررسی اسطوره‌های شاهنامه و ایللیاد پرداخته شده و بازتاب آن‌ها در حماسه‌های دو کشور مورد ارزیابی قرار گرفته است.

کلمات کلیدی: اسطوره، حماسه، شاهنامه فردوسی، ایللیاد، ادیسه، هومر

مقدمه

اسطوره‌ها بنا به دوگونگی کامل خود، دو رویکرد کاملاً جدا از هم را پیش روی خود می‌گذارند. نخستین دستگاه رویکرد اسطوره‌ای؛ از اسطوره همچون ابزار توجیه وضع موجود و توجیه‌گری پنداشتی- احساسی نظام حاکم می‌سازد. آنچه اسطوره مطرح می‌کند و عرضه می‌دارد، چیزی که در گذشته روی داده نیست، بلکه چیزی است که برای بر حق دانستن امری در حال حاضر، گمان می‌رود که در گذشته به وقوع پیوسته باشد. اسطوره، در گسترده‌ترین معنای آن، گونه‌ای جهان‌بینی باستانی است. آنچه اسطوره را می‌سازد یافته‌ها و دستاوردهای انسان دیرینه است. تلاش‌های انسان آغازین و اسطوره‌ای در شناخت خود و جهان و کوشش‌های گرم و تب‌آلوده وی در گزارش جهان و انسان، دبستانی جهان- شناختی را پدید آورده است که آن را اسطوره می‌خوانیم مطالعه ادبیات اساطیری و بازخوانی اسطوره‌های کهن می‌تواند بسیار آموزنده باشد، مشروط بر این که دوباره گرفتار همان اندیشه‌ها و ذهنیات دو جایگاهی نشویم، بلکه عناصری را که پیشینیان در پی آن‌ها بودند بازشناسی کنیم و شیوه‌های رسیدن به آن‌ها را در جهان معاصر بجوییم. مقصود از ذهن دو جایگاهی، ذهنی است که یک سو در رویارویی با جهان و طبیعت قرار دارد و از سوی دیگر اندیشه‌های پیشینیان خود را یدک می‌کشد و هیچ‌گاه نمی‌تواند به پردازش آزادانه و مستقیم داده‌های دریافتی از حواس پنجگانه خود نائل گردد. ذهن دو جایگاهی همواره سایه‌ای از ادراکات دیگران را به همراه دارد که به خود او تعلق ندارد، بلکه به او افزوده شده است و او خواسته یا ناخواسته آن‌ها را به عنوان بخشی از ادراکات و دریافت‌های خود پذیرفته است. از آنجایی که هر اسطوره، به‌عنوان یک "متن" در بستر پس زمینه‌ای خود معنا می‌یابد؛ از این‌رو، در کنار روش‌های برشمرده؛ باید روش واکاوی تاریخی با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی را نیز مدنظر داشت؛ که این روش نیز خود با رویه روانکاوی اجتماعی کامل خواهد بود. البته از آن‌رو که این اسطوره‌ها به لحاظ زمانی، از آن دوران باستان می‌باشند؛ برای همین روانکاوی اجتماعی، تنها با واکاوی نمادها و شناخت نشانه‌های آیینی آن دوران (در حد ضرورت‌های بحث) می‌تواند تبیین یابد. اما نبایست از یاد برد که: هرگونه اسطوره نگاری‌ای که فقط بر یک الگو تأکید می‌کند ناگزیر دچار جزم‌اندیشی است. اسطوره نگار باید متوجه باشد که الگوی منتخب او فقط یکی از الگوهای بسیار است. مثلاً همه اسطوره‌ها به رسم و آیین مربوط نمی‌شوند.

پرسش‌ها و فرضیه‌های تحقیق

۱ فرم هنری موجودات اسطوره‌ای در شاهنامه به چه صورت است؟

۲ از لحاظ اسطوره‌شناسی نحوه بازیابی موجودات اسطوره‌ای در شاهنامه و ایلید و ادیسه هومر به چه صورت است؟
فرضیه اصلی: طبق بررسی اسطوره‌های ایلید و اودیسه هومر و شاهنامه فردوسی به نظر می‌رسد فردوسی در هنگام سرودن شاهنامه از اسطوره‌های یونان تأثیر پذیرفته است و رونمایه برخی از اسطوره‌های شاهنامه فردوسی شباهت زیادی به اسطوره‌های ذکر شده در آثار هومر دارد. و فرضیه فرعی: با توجه به اینکه یونانیان مدت زیادی بر کشورهای آسیای میانه از جمله ایران سیطره داشته‌اند، فرهنگ یونانی و از جمله اسطوره‌ها و داستان‌های یونانی در فرهنگ کشورهای منطقه و زبان فارسی تأثیر گذاشته است.

مفهوم اسطوره

اسطوره کلمه‌ای عربی است که افسانه و سخنان بی‌اساس، شگفت‌انگیز و پریشانی معنا می‌دهد که مکتوب شده باشد در قرآن مجید نیز با اشاره به اساطیرالاولین بیشتر از افسانه و نوشته‌های پیشینان سخن به میان آورده شده حال آن که اسطوره هیچ‌گونه پیوندی با نوشتار ندارد و یکی از ویژگی‌های اساسی آن در طی قرن ویزگی افسانگی، شفاهی بودن و سینه به سینه نقل شدن آن است. میرچا الیاده اساطیر را داستان راست و حقیقی مربوط به آفرینش کیهانی مقدس می‌دهند که ادبیات شفاهی در حکم مخزن آن است و با آن که بعدها به صورت مکتوب درآمد، نقل و روایت شفاهی آن ادامه یافت. در فرهنگ لغت‌های فارسی عمدتاً بر وجه کاربردی و واقعی بودن آن تأکید و در تعبیر نارسا آن را سخن پریشان و بی‌هوده و سخن باطل و افسانه معنا کرده‌اند. مهرداد بهار در ریشه‌یابی و معنای اسطوره می‌گوید: واژه اسطوره در زبان پارسی واژه‌ای است برگرفته از زبان عربی الاسطوره و الاسطیره در زبان عرب به معنای روایت و حدیثی است که اصلی ندارد. اما این واژه عربی خود واژه‌ای است از اصل یونانی به معنای استفسار، تحقیق، اطلاع، شرح و تاریخ: و از دو جزء ترکیب یافته است: یکی واژه به معنای داور و دیگری پسوند با مصدر یونانی به معنای دیدن، خویشاوند است. واژه‌های لاتینی به معنای دیدن، یونانی به معنای دانستن، سنسکریت و اوستا به معنای دیدن، یونانی، به معنای دانستن و فارسی نوید به معنای خبر خوش، مژده و بشارت با این واژه هم ریشه‌اند، ریشه هند و اروپایی نخستین این واژه‌ها: خویشاوند است... در زبان‌های اروپایی واژه در انگلیسی و فرانسه و در آلمانی، از نظر محتوای معنایی، برابر واژه اسطوره است... واژه از اصل یونانی به معنای سخن و افسانه گرفته شده است روزه باستید در تعریف خود با توجه به ارتباط هستی‌شناسی با اجرای مراسم آیینی و به دنبال آن زایش منطقی نمایش از اسطوره می‌گوید: حکایت و روایت نیست گفتار است اسطوره، گفتار یا کلام اولی است.

پیشینه پژوهش

درباره اسطوره‌های ایرانی و اسطوره‌های شاهنامه فردوسی تحقیقات زیادی انجام شده است. از جمله این آثار می‌توان به کتاب نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی از دکتر مهوش واحد دوست اشاره کرد. و در مورد اسطوره‌های یونانی و کتاب ایلید و اودیسه هومر بیشتر این آثار را ترجمه کرده و یا به بررسی اسطوره‌های آن پرداخته‌اند و کمتر کار تطبیقی صورت گرفته است. از جمله آثار در مورد اسطوره‌های یونان می‌توان به کتاب اساطیر یونانی اثر امیل بن ونیست و آثار میرچا الیاده نامبرد.

شخصیت‌های اسطوره‌ای در شاهنامه

شخصیت‌های اسطوره‌ای در شاهنامه بسیار زیاد است. در جدول زیر شخصیت‌های مهم اسطوره‌ای شاهنامه نمایش داده شده است:

بررسی اسطوره‌های معروف شاهنامه

شاهان اسطوره‌ای شاهنامه

عده‌ای از پژوهشگران شاهنامه که به بررسی اسطوره‌های شاهنامه پرداخته‌اند واژه شاه را به معنی دوره است نه شخص و اینکه می‌گویند پادشاهی جمشید ۷۰ سال بوده منظور دوره‌ای است که به نام جمشید بر ایرانیان گذشته است. شاهان دوره باستان ایران که در قسمت اسطوره‌ای و حماسی شاهنامه آمده است و در تاریخ‌های مکتوب ما نیامده را به دو دوره تقسیم می‌کنند: شاهان دوره پیشدادیان و شاهان دوره کیانیان.

کیومرث

کیومرث به معنی زنده میرا که در زبان پهلوی گیومرث و در فارسی دری کیومرث می‌گفته‌اند.

کیومرث شد بر جهان کدخدای نخستین به کوه اندرون ساخت جای (۹/۲۸/۱)

به گیتی درون سال سی شاه بود به طوبی چو خورشید بر کاه بود (۱۲/۲۹/۱)

براساس ابیات شاهنامه او مدت ۳۰ سال در کوه زندگی کرد و پس از مرگ از نطفه گیاهی به نام دیوانی رویید و از آن گیاه اولین زوج به نام میهری و میهریانه به وجود آمدند. کیومرث نهاد دوره آغاز من آفرینش است. او نخستین انسان، و اولین قانون گذار و آورنده تاج و تخت پادشاهی است. از مهمترین رخدادهای روزگار کیومرث، کشته شدن پسرش سیامک در نبرد با دیوان بوده است.

هوشنگ

جاندار هوشنگ با رای و داد

به جای نیا تاج بر سر نهاد (۱/۳۳/۱)

دوران پیشدادیان	کیومرث	سیامک	تهمورث	تور (پسر فریدون)	کندرو	آزاده (همسر تور)	فرانک (مادر فریدون)
	هوشنگ	جمشید	شهراسب	آرزو (همسر سلم)	ارنواز	مرداس (پدر ضحاک)	ایرگرمایل
	کیانوش	گرشاسپ	فریدون	شهرناز	آبتین	اسفندیار (پسر گشتاسپ)	سهافراسیاب
	برمایه	جندل	ماه‌آفرید	سلم (پسر فریدون)	ضحاک	ی (همسر ایرج)	کاوه آهنگر
	زو	پشنگ	ارمایل	نوذر (پسر منوچهر)	منوچهر	ج (پسر فریدون)	پشنگ داماد ایرج
دوران کیانی	لهراسپ	سودابه	سیاوش	سهراب (پسر رستم)	گودرز	آرش کمانگیر	هما
	رستم	رُهام	زالفرنگیس	رودابه (دختر مهرباب)	کی‌قباد	کی‌کاووس	گرسیوز

فرامرز	کیخسرو سیاوش پسر	گردآفرید	داریوش سوم		داراب	تهمینه
	دختر افراسیاب منیژه	گشتاسپ	توس پسر نوذر	پیران ویسه	بیژن	بهمن

هوشنگ به عنوان دومین پادشاه بعد از کیومرث به پادشاهی رسید. او انتقام کشته شدن پدرش را دیوان گرفت و آن‌ها را مطیع خود کرد و مدت چهل سال حکومت کرد. در دوره او خانه‌سازی، اهلی کردن حیوانات و فراهم کردن تن پوش از پوست حیوانات را کشف کرد و با کشف آتش جشن سده را بنیان نهاد.

شب آمد بر افروخت آتش چو کوه
همان شاه در گرد او با گروه
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد
سده نام آن جشن فرخنده کرد (۳۴/۱، ۲۲-۲۱)

تهمورث

پسر بد مرا در یکی هوشمند
گرامنایه تهمورث دیو پند (۱/۳۶/۱)
تهمورث سومین پادشاه پیشدادی فرزند هوشنگ که پس از پدر به پادشاهی رسید او توانست دیوان را در بند کند و نزدیک به سی خط را از آنان آموختند از دیگر کارهای او رشتن پشم و بریدن و دوختن جامه بود. و رام کردن چهارپایان بوده است.

جمشید

گرامنایه جمشید فرزند او
کمر بست یک دل پر از پند او (۱/۳۹/۱)
پس از تهمورث فرزندش جمشید به پادشاهی رسید. او مدت سیصد سال پادشاهی خدا را می‌پرستید اما به علت غروری که به او دست داد فر ایزدی از او گسست و اوضاع حکومت او دگرگون شد.
منی چون بیبوست با کردگار
شکست اندر آورد و برگشت کار
فردوسی دوران حکومت او را هفتصد سال ذکر می‌کند.

گذشته بر او سالیان هفتصد
پدید آوریده همه نیک و بد (۱۸۶/۵۰/۱)
اما عده‌ای از پژوهشگران شاهنامه دوره حکومت او را برابر با دوره ضحاک می‌دانند و معتقدند حداقل هزارسال طول کشیده است و از مهمترین اقدامات او ساختن آلات جنگی و با ذوب آهن زره خفتگان و دیگر وسایل را ساخت با کمک دیوان با سنگ و گچ خانه ساخت. پزشکی و ابداع شیوه‌های درمان کشتیرانی را به مردم آموخت. جشن را بنیان نهاد و مردم را به چهار گروه موبدان، سپاهیان، کشاورزان و پیشه‌وران و صنعت‌گران تقسیم کرد.

ضحاک

چو ضحاک شد بر جهان شهریار
برو سالیان انجمن شد هزار (۱/۱۵/۱)
ضحاک با پسر مرداس برخلاف پدرش که مردی رمه‌دار و مردم‌دار و خداپرست بود او دارای شخصیت اهریمنی و پلید بود چون با بوسه اهریمن بر دو کتف او دو اژدها بر آن روید و توانست با کمک اهریمن بر جمشید چیره شد و خواهران او شهرناز و ارنواز را به اسارت برد. اژدهایی که بر دوش ضحاک بودند در اساطیر هندوایرانی مظهر پلیدی تنگسالی و شومی‌آست. از باورهای کهن در مورد دو مار بر دوش ضحاک:

۱- نماد آتشفشان

۲- نماد زلزله‌های شدید (حرکت مار)

۳- شاه یا فرمانروایی ستمگر

خصوصیات ضحاک: در اساطیر ضحاک فرزند زنی بدکاره به نام جهی؛ زن اهریمنی است فردوسی در این باره می‌گوید: را راز با مادر است. دیگر خصوصیات ضحاک عبارت است از ضحاک و شکم‌بارگی، اژدها منشی (اهریمنی)، خونریز و ترسو بود. حوادث زمان ضحاک عبارتند از وقوع آتشفشان، رعد و برق و طوفان، تنگسالی و خشکسالی، رنج و تباهی ایرانیان.

فریدون

فریدون چو شد بر جهان کامگار ندانست ز خویشان شهریار (۱/۷۹/۱)
فریدون پسر آبتین و فرانک بود با یاری کاوه آهنگر و مردم بر علیه ضحاک قیام می‌کند و او را در کوه البرز به زنجیر می‌کشد و حوادث ناگوار چون زلزله و طوفان و تنگسالی از بین می‌رود. فریدون با پیروزی بر ضحاک جشن مهرگان را بنیان گذاشت از دیگر اقدامات او پادشاهی با داد و دهش، تخصصی‌گرایی و مردم‌سالاری. تقسیم قلمرو خود میان سه پسرش براساس شایستگی آن‌ها (ایرج، سلم، تور) حسادت سلم و تور به ایرج و کشتن ایرج نبرد منوچهر حفره‌ی ایرج یا سلم و تور و کشتن آن‌ها. فردوسی درباره داد و دهش فریدون می‌گوید:

فریدون فرخ فرشته نبود زمشک وز عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت آن نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی

منوچهر

فریدون چو روشن جهان را بدید چنین گفت کز پاک مام و پدر
به روشن آمد ز پرمایه جام یکی شاخ شایسته آمد به بر
مرآن چهر داد منوچهر نام (۴۹۰/۴۹۲/۱۰۹/۱)
پس از کشته شدن ایرج به دست برادرانش، کنیزی به نام ماه آفرید که از او بارداشت دختری دنیا آورد فریدون او را بزرگ کرد و سپس به برداردزاده‌اش پشنگ داد منوچهر از او به دنیا آمد و به یاری جدش. انتقام پدر بزرگش (ایرج) را از سلم و تور گرفت. پس از آن فریدون تاج و تخت را به منوچهر بخشید و از سلطنت کناره گرفت. منوچهر دوازده سال پادشاهی کرد. از مهمترین رخدادهای دوران منوچهر، ظهور پهلوانانی چون سام، زال و رستم بود، تعیین مرزها، عشق میان زال و رودابه و پیوند آن دو و تولد رستم صلح میان ایران و کابل به خاطر این پیوند، و پسران زابلستان به زال از دیگر انتقادات زمان منوچهر است.

نوذر

چو سوگ پدرشاه نوذر بداشت ز کیوان کلاه کیی بفراشت (۱/۶/۲)
نوذر پسر منوچهر پس از پدر به پادشاهی رسید ولی بعد از مدتی از راه پدرش برگشت و با مردم و موبدان بدرفتاری کرد تا سرانجام سام او را به راه آورد. پشنگ شاه توران از آشفتگی دربار ایران و پشت کردن مردم به شاه نوذر استفاده کرد و فرزندان خود افراسیاب و اغریث را به جنگ ایرانیان فرستاد. نوذر به دست افراسیاب اسیر و کشته شد. مدتی افراسیاب در ایران پادشاهی کرد تا اینکه زال به نبرد با او پرداخت و زو را به پادشاهی نشاند. از حوادث عهد نوذر عبارتند از نخستین نبرد ایرانیان و تورانیان، کشته شدن نوذر، مرگ سام، کشته شدن اغریث توسط برادرش افراسیاب به سبب سپردن زابلستان ایرانیان اسیر شده به زال و شکستن آن‌ها.

زوتهماسب

بیامد به نزدیک ایران سپاه به سر بر نهاده کیانی کلاه
به شاهی برو آفرین خواند زال نشست از بر تخت زو پنج سال

پس از کشته شدن نوزد به دست افراسیاب، زال و مردم چون دو پسر او، توس و گستههم را شایسته پادشاهی ندیدند تا اینکه زال زو را که از نژاد فریدون بود به شاهی نشانند او پنج سال پادشاهی کرد او با افراسیاب جنگ‌های زیادی نمود تا سرانجام به دلیل خشکسالی که به وجود آمد دو طرف صلح کردند و جیحون را به عنوان مرز ایران و توران مشخص کردند. از حوادث روزگار او، خشکسالی، تنگدستی، مرزبندی ایران و توران و صلح و سازش با یکدیگر و بارش باران می‌باشد.

گرشاسب

پسر بود زو را یکی خوشکام
بیامد نشست از بر تخت و گاه
پدر کرده بود بودیش گرشاسب تام
به سر برنهاد آن کیانی کلاه (۱-۲/۴۷/۳۱)

درباره پادشاهی گرشاسب فردوسی زیاد سخن نگفته و به اختصار می‌گوید که بعد از زوتهماسب به پادشاهی رسید و مدتی زمامداری کرد تا اینکه ترکان بر ایران حمله می‌کنند. از حوادث دوران گرشاسب، فرستاد رستم توسط زوال به دنبال کیقباد و آوردنش از کوه البرز گزینش رخس توسط رستم...

کی قباد

به شاهی نشست از برش کیقباد
همان تاج گوهر به سر برنهاد
کی قباد اولین شاه از دوره کیان است. پس از مرگ زو تورانیان به ایران حمله می‌کنند و افراسیاب قصد تاج و تخت ایران می‌کند زال رستم را به دنبال کیقباد به البرز کوه فرستاد. پس از آمدن کی قباد و با کمک دلاوری‌هایی که رستم از خود نشان داد تورانیان شکست خوردند و قاصدی برای صلح نزد کیقباد می‌فرستد و او صلح را می‌پذیرد پس او به اصطخر می‌رود و آنجا محل اقامت خود برمی‌گزیند از حوادث دوران کیقباد عبارتند از: نخستین نبرد رستم با تورانیان، نبرد رستم و افراسیاب و راهی یافتن او از دست رستم صلح بین ایران و توران.

کیکاوس

چو کاوس بگرفت گاه پدر
مر او را جهان بنده شد سربه سر (۱۱/۷۶/۲)

پس از کیقباد پسر بزرگش کیکاوس به تخت شاهی نشست او فردی کم خرد و مغرور بود. با وسوسه‌ی دیو مازندران رفت و در آن جا گرفتار شد. رستم پس گذشتن از هفت خوان لشکریانش را رهانید. پیوند کاووس با سودابه دختر شاه هاماوران، رفتن به آسمان جهت چیرگی و تسلط بر آن سقوط در بیشه شیر چین و سرنش او از جانب پهلوانان. بی‌حرمتی و نامهربانی نسبت به رستم در تراژدی سهراب نبرد رستم و سهراب.

بی‌مهری و خشونت به فرزندش سیاوش در تراژدی سهراب نبرد رستم و سهراب
بی‌مهری و خشونت به فرزندش سیاوش که باعث ترک او از امیران شده از جمله حوادث دوران پادشاهی کیکاوس است.

سیاوش به علت بی‌صبر و خشم پدرش با دسیسه سودابه به سرزمین بین ایران و توران پناه برد. داستان سیاوش در شاهنامه به صورت مفصل بیان شده او پسر کاووس و خاندان مادری ولی از تورانیان‌اند او در سرزمین توران با فرنگیس دختر افراسیاب ازدواج می‌کند ولی به دلیل حسادت برخی پهلوانان تورانی کشته می‌شود. از فرنگیس کیخسرو متولد می‌شود انتقام خون پدر را از افراسیاب می‌گیرد و او را می‌کشد. و در مورد خلقت انسان نظر فردوسی همان نظر دیدگاه اسلام است. و این اعتقاد را در جای جای شاهنامه و اسفارا و می‌توان دید:

به نام خداوند جان و خرد
خداوند نام و خداوند جای
خداوند کیوان گردان سپهر
ز نام و نشان و گمان برترست
کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند روزی ده رهنما
فروزنده ماه و ناهید و مهر
نگارنده برشده پیکرست

از حوادث و کارکردهای دوران پادشاهی او پیشه کردن دادگری و آبادانی است. کشور چون پادشاهان نیک پیشین، نهادن نوازش در صندوقی و به آب انداختن او به دلیل طمع شاهی. پیشمانی از عملکردش نسبت به فرزندش و سپردن پادشاهی به پسرش داراب.

داراب چو دارا به تخت مهی برنشست
کمر بر میان بست و بگشاد دست. (۸/۳۷۳/۶).

(طبق اشعار شاهنامه در بهمن و همای، پسری به نام داراب زاده شد که همای به عشق پادشاهی فرزند خود را پس از زادن پنهان کرد. سپس آن را درون صندوقی گذاشت و در آب رها کرد. گازی آن را از آب می‌گیرد و نام او را داراب می‌گذارد. داراب در جنگی شرکت کرد و پیروزی‌های زیادی به‌دست آورده‌های او را شناخت و به جانشینی خود انتخاب کرد از پادشاهی داراب به بعد تقریباً پیوند شاهنامه از اساطیر باستانی ایران می‌گسلد و چهره‌ها دیگر کاملاً تاریخی می‌شوند.

کیخسرو

چو کاووس بر تخت شاهی شدت
ببوسید و بنهاد بر سرش تاج
گرفت آن زمان دست خسرو به دست
به کرسی شد از نامور تخت عاج

کیخسرو پسر سیاوش از فرنگیس دختر افراسیاب است که گیو او را به ایران می‌آورد و پس از آن جانشین کاووس می‌شود. سپس برای گرفتن انتقام پدر به توران حمله می‌کند و افراسیاب گرسیوز و همه کسانی که در قتل پدرش دست داشتند را می‌کشد. از کارکردهای دوران پادشاهی او عبارتند از: استفاده از جام جهان نما که قبل از آن متعلق به جمشید بوده برای یافتن بیژن، پسر گیو و نوهی گودرز پهلوان کشتن افراسیاب و گرسیوز به انتقام خون سیاوش انتخاب لهراسب به‌عنوان جانشین خود و مخالفت زال وی به‌عنوان نماد خرد ایران زمین است و با این حال رها کردن پادشاهی و برگزیدن مرگ در زندگی کی خسرو را آخرین شاه کیانی دانسته‌اند.

افراسیاب

افراسیاب یکی از چهره‌های غیرایرانی از همان آغاز در حماسه ملی ما بازتاب زیادی داشته و در خور توجه است افراسیاب پادشاه توران زمین است. او یکی از معروف ترین نمایندگان اقوام آریایی آن سوی جیحون و به‌عنوان بزرگ ترین نمودار پهلوانی، قدرت، چپاول، تاخت و تاز و یغماگری اقوام تورانی به‌شمار می‌آید. افراسیاب دارای جادویی بود که می‌توانست جهان را به چش هم‌آورد خود تیره و تار کند و نیروی بازوان او را از بین ببرد. در شاهنامه علت اصلی تاخت و تاز افراسیاب به ایران یکی جاه طلبی و غور او و دیگر گرفتن انتقام جد تور بیان می‌کند. وقتی افراسیاب برادرش اغریث را به خاطر تحویل ایرانیان دربند می‌کشد، فرو تایید ایزدی از او سلب می‌شود.

لهراسب

چو لهراسب بنشست بر تخت داد به شاهنشهی تاج بر سر نهاد طبق گفته فردوسی لهراسب پسر ارورشاه، پسر کی پیشین، پسر کیقباد بود. کیخسرو وقتی از پادشاهی کناره گرفت علیرغم مخالفت زال، لهراسب را به‌عنوان جانشین خود انتخاب کرد از اقدامات دوران پادشاهی لهراسب: بنا نهادن و ساختن آتشکده‌ها، بخشیدن تاج پادشاهی به پسر جاه طلبی گشتاسپ، به دلیل تو تنگنا قرار گرفتن و ناچاری در برابر عملکرد خصمانه او.

گشتاسپ

بدو شادمان گشت لهراسب شاه
ببوسید و تاجش به سر برنهاد
مر او را نشانند از بر تخت و گاه
همی‌آفرین کرد با تاج یاد (۸۹۳-۸۹۲/۶۴/۶).

بر اساس سرودهای فردوسی لهراسب دو پسر به نام گشتاسپ، و وزیر داشت. گشتاسپ در جوانی خواستار تاج و تخت پدر بود، ولی لهراسب که او را جوان و بی‌تجربه و خام می‌دانست از این کار امتناع می‌کرد. گشتاسپ به‌صورت ناشناس به روم می‌رود و پس سرگذشت‌های زیادی با کتایون دختر قیصر روم ازدواج می‌کند، سپس به ایران بر می‌گردد و

پدر او را جانشین خود می‌کند. از رخداد‌های زمان پادشاهی گشتاسب: بی‌حرمتی و بی‌ادبی به رستم به عنوان نماد ملیت ایران و پهلوان بزرگ این سرزمین قهر با پدر و پناهندگی به روم و پیوند یا کتابیون دختر قیصر روم برانگیختن به ایران و تصرف پادشاهی پذیرفتن دین زرتشت ظهور زرتشت در دوره گشتاسب جنگ با ارجاسب تورانی در بند کردن پسرش اسفندیار - وعده دادن تاج و تخت شاهی به اسفندیار در ازای آزادی اسیران و شکست ارجاسب فرستادن اسفندیار به سیستان برای در بند کردن رستم به بهانه بی‌دینی رستم و در اصل برای نابودی خود اسفندیار سپردن تخت و تاج شاهی به بهمن پسر اسفندیار پس از کشته شدن اسفندیار و تربیت بهمن توسط رستم.

بهمن

چو بهمن به تخت نیا برنشست
کسر بر میان بست و بگشاد دست

وقتی گشتاسب پسرش اسفندیار را به جنگ رستم می‌فرستد اسفندیار به دست رستم کشته می‌شود ولی در دم مرگ چون پدرش را انگیزه کشته شدن خود می‌داند، بهمن پسرش را برای آموزش فنون رزمی و تربیت به دست رستم می‌سپارد. پس از مدتی گشتاسب بهمن را پیش خود می‌خواند و تاج و تخت را به او می‌سپارد. پس بهمن در پی انتقام خون پدرش برمی‌آید و رستم را می‌کشد. از حوادث دوران پادشاهی بهمن حمله زابلستان و ناسپاسی به پرونده‌ی خود رستم و کشتن فرامرز پسر رستم، به بند کشیدن زال و آاد کردن او پس از راهنمایی‌های خردمندانه عویش پشتون.

همای چهرزاد

همای آمد و تاج بر سر نهاد
یکی راه و آیین دیگر نهاد (۲/۳۵۴/۶)

بر طبق اشعار فردوسی بهمن دختری به نام همای داشت که او را چهرزاد گشت بهمن از غم بیماری مریض شد و در گذشت. سپس همای جانشین پدر شد تا اسطوره‌ای، زیرا دیگر نشانی از آن‌ها در اسطوره‌های باستانی به ویژه اوستا نیست در اوستا نمی‌یابیم، ولی متون پهلوی درباره او سخن گفته‌اند. در فصل ۳۳ بندهشن که پادشاهی تواند کرد. از این روی، همای دختر و هومن به پادشاهی نشست دوره سلطنت او بنا بر آنچه در فقره ۸ از فصل ۳۴ بندهشن آمده سی سال بوده است (صفا، ذبیح الله، حماسه‌سرایی در ایران، صص ۵۴). از حوادث و کارکردهای دوران پادشاهی همای: پیشه کردن دادگری و آبادانی کشور چونان پادشاهان نیک پیشین، نهادن نوازش در صندوقی و به آب انداختن او به دلیل طمع شاهی، پشیمانی از عملکردش نسبت به فرزندش و سپردن پادشاهی به پسرش داراب.

داراب

چودارا به دل سوگ داراب داشت به خورشید تاج بفراشت پس از داراب فرزندش به پادشاهی می‌رسد. در زمان او اسکندر به ایران حمله می‌کند. دارا آخرین پادشاهی کیانیان است و در مطابقت او با داریوش سوم هخامنش پژوهشگران تردیدی ندارند. دکتر ذبیح الله صفا در ص ۵۵ کتاب حماسه‌سرایی در ایران می‌نویسد: و با اطلاع بر این مقدمات محقق می‌گردد که دارای دارایان معروف به دارالاصغر پادشاهی به تمام معنی تاریخی است و از این طریق درمی‌یابیم که راه یافتن عناصر تاریخی در داستان‌های پهلوانی ایران از شرح پادشاهی بهمن آغاز و در شرح سلطنت دارابی اصغر کامل شده است.

اسطوره اسکندر: سکندر چو بر تخت بنشت گفت: که با جان شاهان خرد باد جفت (۱/۶/۷). براساس اشعار فردوسی در شاهنامه پس از شکست پادشاه روم فیلفوس از داراب برای صلح دخترش ناهید را به عقد داراب در می‌آورد. از آن‌جا دهان ناهید بدبو داراب از پزشکان می‌خواهد تا او را معالجه کنند و آن‌ها او را با گیاهی به نام اسکندر معالجه می‌کنند. ولی داراب دیگر ناهید را نخواست و او را پیش پدرش فرستاد. او که از داراب باردار بود پسری به دنیا آورد و نام او را از گیاه اسکندر گرفته و او را اسکندر نامید. اسکندر پس از پدر بزرگش جانشین او شد و سپس به ایران

حمله کرد. ایرانیان علاقه و تحیتی به اسکندر نداشتند این پادشه جبار را ویرانگر ایران و برهم زننده تمدن و آیین باستانی سرزمین ایران می دانسته‌اند.

اساطیر دینی شاهنامه

اهورامزدا

اهورامزدا نامی است که زرتشتیان به خدای خود داده‌اند این نام در نزد زرتشتیان از جنبه تقدس و احترام برخوردار بوده است. این تقدس به خاطر نیک و خیر بودن اهورامزدا است (موسوی، ۱۳۹۴). اهوره مزدا مادر و پدر آفرینش و پدید آورنده مسیر خورشید، ماه و ستارگان بوده و هست و خواهد بود به سخن دیگر جاودانه است اما در این دوره قدیر یا قادر مطلق نیست، چرا که از جانب دشمن خویش، یعنی اهریمن محدود می‌شود اما زمانی فرا می‌رسد که شر، مغلوب و اهوره مزدا، فرمانروایی قادر و مطلق خواهد بود (هینلز، ۱۳۸۳: ۱۲۹). شاید جنبه تقدس آمیز بودن اهورامزدا و اعتقاد عمیق باطنی زرتشتیان به او، از آنجا ناشی می‌شود که مظهر خیر، نیکی و خردمندی است و انسان ذاتا دوستدار خیر و نیکی و منفعت است. اهوره مزدا هفت امشاسپند یا فرشته دارد که هجری اوامر او هستند (زنجانی، ۱۳۷۲: ۵۵۹). در روایات کهن زرتشتی، گستره دوران تاریخ جهان، دوازده هزار سال است. سه هزار سال، آغازین، دوره آفرینش اصلی (اهریمن و اهورامزدا) است. دومین سه هزارسال به درخواست اورمزد سپری می‌گردد (آشتی اورمزد و اهریمن)، سومین سه هزار سال، دوره مصاف خیر و شر و چهارمین سه هزاره، دوره‌ای است که اهریمن شکست می‌یابد (هینلز، ۱۳۸۳: ۱۷۷).

بار دگر شد نور حق غالب به شمشیر
فجر نمایان دیو شب را کرد تسخیر

(محمد علی مردانی، ۱۳۷۶: ۷۴).

هوم عابد

اگرچه اقوام آریایی ایران و هند، پس از استقرار و تشکیل سازمان‌های سیاسی، مذهبی و اجتماعی درمان خود، اساس دو تمدن و فرهنگ آریایی مجزا به نام‌های فرهنگ اوستایی و فرهنگ ودایی را در سرزمین‌های متفاوت پی ریختند، اما هیچ مشترکات نژادی و فرهنگی میان ایران و هند، به طور کامل گسسته نشد. در واقع گیاه مقدس هوم، شاهدی بر وجود اشتراک تمدن هند و ایران در دوران پیش از زرتشت به‌شمار می‌رود. برای اثبات این مدعا بررسی هوم در فرهنگ ودایی، اوستا و شاهنامه ضروری بود تا از این ره گذر گیاه هوم را نمونه‌ای از پیوندهای کهن تمدن ایران و هند بدانیم. (بازرگان و دیگران، ۱۳۹۲).

اسطوره فر

اسطوره فر (فره)، یکی از بهترین مظاهر کارکرد ماورائی اسطوره است که برای توجیه معنوی ظهور و سقوط فرمان-روایان در اساطیر کهن ایرانی به کار رفته است. یکی از مهم‌ترین معماهای ناگشوده که از بدو شکل‌گیری اجتماعات انسانی، همواره در اذهان پرسشگر وجود داشت، این است که علت اصلی به قدرت رسیدن و برتخت نشستن یک شخص خاص چیست و سایر رقیبان هم‌تراز او به چه دلیل، بازی تخت و تاج را واگذار می‌کنند؟ در باور ایرانیان باستان، فر که نیرویی الهی و آفریده هورمزد است و از طرف اهورا به پیامبر یا شاهی بخشیده می‌شود (پور داود، ۱۳۵۶: ۵۱۲)، چنان توصیف شگفت و منحصر به فردی دارد که صاحب خود را کاملاً از مقام یک انسان معمولی جدا می‌کند و به پایگاه خدایان و نیمه خدایان می‌رساند. مفهوم مینوی‌فر با نشانه‌هایی چون هاله نور، توانایی خرق عادت، تسلط بر طبیعت، ارتباط با بخت و شناسه‌های مادی‌ای چون جانوران و ابزارهای مقدس بر شخصیت فرهمند نمایان می‌شود. (قائمی، ۱۳۹۰: ۱۱۳). دارنده فر بر اهریمن دست می‌یابد، جهان را از ابدی می‌رهاند، جلو جادو را می‌گیرد و همه امور با فر او سامان می‌پذیرد. شهریار فرهمند، می‌تواند پیشوای دین شود و مردم را به سوی روشنایی رهبری

کند و در مقابل، اگر خداوند را فراموش کند، فر از او گسسته می‌شود و کشور رو به ویرانی می‌رود. ستمگری پادشاه، دیگر عامل از میان رفتن فر است و با سالخوردگی و مرگ او نیز فره پادشاهی‌اش تیره تباہ می‌شود جلوه مادی فر به صورت فروغی تابان از چهره شاهان می‌تابد و سبب محبوبیت و مقبولیت ایشان می‌شود یعنی می‌توان گفت فر به نوعی تأیید آسمانی و نشانه مشروعیت قدرتمندان را اثبات می‌کند (مرتضوی، ۱۳۶۹: ۱۳۲). روایات باستانی بین-النهرین و اقوام ایلامی و حتی خدایان یونان باستان، مواردی که به نوعی یادآور این مفهوم است، یافته‌اند (قائمی، ۱۳۹۰: ۱۲۹). فر در ادبیات غربی معاصر، با کاریز ما قابل تطبیق است به لحاظ ریشه‌شناسی، این واژه برگرفته از خریسمای یونانی به معنای جاذبه ذاتی است که خود از ریشه خاریتاس به معنای متانت، جذابیت، برکت، و موهبت ممکن شده است. شخصیت کاریزماتیک دارای ویژگی‌های مشخص اما مرموزی است که طبیعت یا آسمان و خدایان به او اعطا کرده و این فضیلت ذاتی و موهبت مادرزادی او را از دیگران متمایز می‌کند و بر آن برتری می‌بخشد. (potts, ۲۰۱۰: ۲۰). فر در شاهنامه، یکی از مهم‌ترین و پرسامدترین اساطیر است و از همان آغاز کتاب، در پادشاهی کیومرث به عنوان اولین پادشاه و بینان‌گذار سلسله پیشدادیان، وجود آن از الزامات فرمانروایی به شمار می‌رود:

همی تافت زو فر شاهنشهی	چو ماه دو هفته ز سرو سهی
دد و دام و هر جانور که ش بدید	ز کیشی به نزدیک او آرمید
دو تا می‌شدندی بر تخت اوی	از آن بر شده فره و بخت اولی

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲/۲۲/۱-۱۰)

اساطیر ملی شاهنامه

رستم

یکی از ویژگی‌های پهلوانی رستم که از او چهره‌ای بسیار مثبت در ذهن مردم ایجاد کرده، نیروی اعتقاد او به پروردگار است. او هیچ گاه خدا را از یاد نمی‌برد، هنر خود را از او می‌داند؛ در جنگ‌ها همواره از او مدد می‌خواهد؛ همواره بر این اعتقاد است که برای نیکی شمشیر می‌زند و این اعتقاد، او را به پشتیبانی پروردگار مستظهر می‌دارد. او از جانب خدا، خود را دارای ماموریتی برای دفاع از نیکی می‌داند. این مرد، تجسم اندیشه و آرزوی پیشینیان ماست. کشتن و کوشش بشر برای زندگی بهتر، برای سیر به سوی اعتلا و پیروزی بر بدی و گزند و زشتی، بهترین جلوه اش را در پهلوان حماسی می‌یابد و رستم در میان این پهلوانان، همه صفت‌های لازم را در خود جمع دارد (همان، ۱۳۸۳: ۲۹۲). کشتن دیو سپید و اکوان دیو، هفت خان، کشتن دیو مازندران و نجات دادن کیکاووس، پادشاه ایرانی و نبرد با تورانیان، از جمله کارهایی است که رستم برای ایران و شاهان ایرانی انجام داده است در اشعار شاعران دفاع مقدس، درباره رستم و زندگی او به موارد زیر اشاره شده است. داستان هفت‌خان رستم، یکی از قصه‌های مشهور فردوسی است که در زبان فارسی ضرب‌المثل شده است. انجام دادن هر کار بسیار دشواری را گذشتن از هفت خان گویند. در شاهنامه، درباره هفت‌خان رستم آمده است که کیکاووس با لشکریان خود به مازندران رفت اما در آن سرزمین، زمین‌گیر شد. در این زمان از پهلوان سیستانی یاری طلبید. زال، رستم را به آنجا روانه کرد. رستم در راه با موانعی روبه رو شد که وقایع هفت خان را شکل داد. در نخستین قدم، آن گاه که رستم رخش را در دشت رها کرده بود تا چرا کند و خود در خواب فرو رفته بود، رخش، شیری که قصد جان رستم را داشت، از بین برد. خان دوم رستم، بیابانی بود گرم و بی آب و علف، تشنگی و گرما رستم را بر خاک گرم نشانده. در این حال او با خدا به راز و نیاز پرداخت و ناگهان میشی پدید آمد و رستم را به چشمه‌ای پاک رهنمون شد. در خان سوم، رستم با اژدهایی مبارزه کرد و به یاری رخش بر اژدها چیره شد. (موسوی، ۱۳۹۴).

اسفندیار

اسفندیار، یکی از قهرمانان ملی و دوست داشتنی در ادب فارسی و حماسه‌های ملی ایران است. وی فرزند کتایون، دختر قیصر روم و گشتاسب، پادشاه ایران است. اسفندیار در شاهنامه هم شاهزاده است و هم جهان پهلوان، دو صفتی که در شاهنامه جز او در هیچ کس جمع نشده است. در فرهنگ‌ها آمده است که او توسط زرتشت رویین تن شد؛ بنابر سنت مزدیسنا، زرتشت، اسفندیار را در آبی مقدس شست تا رویین تن و بی‌مرگ شود؛ اما اسفندیار بنا به ترسی غریزی و خطاکار، به هنگام فرو رفتن در آب چشم‌هایش را بست و آب به چشم‌هایش نرسید و زخم‌پذیر ماند؛ در واقع در جهانی که مرگ پایان همه راه‌ها است، اسفندیار آرزوی توانایی و بی‌مرگی است (مسکوب، ۱۳۵۴: ۲۹). اسفندیار از فره‌مندان است و رویین تنی او، نشانه قدرت و توجه ایزدی به وی دانسته شده است. وی، در زمره پهلوانان بزرگ ایران است و مانند رستم، کارهای بزرگی به دست او برآمده، که مهم‌ترین از همه آن‌ها، گذشتن از هفت خان است. رویین تنی، از مظاهر اصلی فره‌مندی است و رویین تن، کسی است که دارای بدنی آسیب‌ناپذیر بوده، سلاح بر آن کارگر نمی‌آفتد. رویین تنی، مانند در امان بودن از بلاهاست. در اساطیر یونان آمده است که جادوگری، مرهمی داشت که هر کس از آن استفاده می‌کرد، فقط یک روز رویین تن می‌شد و آتش و آهن در او تأثیری نداشت. در اسطوره‌های یونانی، تالوس رویین تن است؛ ولی نقطه حساس وی، شریانی نزدیک پاشنه پای او است که زیر یک قطعه پوست ضخیم قرار دارد و اگر این رگ باز شود، تالوس می‌میرد. در اساطیر، گاه حیوانات نیز، به نوعی رویین تن می‌شوند.

درون چشمه ساری غوطه خوردم که از پا تا به سر رویین تنم کرد

(حسینی، ۱۳۷۱: ۷۴).

نصراله مردانی در بیت ذیل، ذکر حق و تکبیر را مانند زرهی فولادین، حافظ بدن دانسته است.

بر تن رویین نباشد تیغ چوبین کارگر ای که داری جوشن تکبیر بر پیکر، به پیش

(مردانی، ۱۳۷۰: ۴۵).

نکته مورد توجه در این بیت، این است که شاعر، تن رویین را تنها در برابر سلاح‌های چوبین، آسیب‌ناپذیر دانسته است و این، با آنچه در اساطیر آمده، متفاوت است. رویین تنی، یعنی آسیب‌ناپذیری در برابر هر سلاحی از هر جنسی. می‌توان گفت شاعر، این نکته را به این دلیل بیان نموده تا عظمت ذکر و نام حق را پدیدار نماید و الله اکبر را که برترین ذکر است، در نگاهبانی از جان؛ حتی بر داشتن تن رویین ترجیح دهد. از میان شعر این شاعران، تنها اشاره مستقیم به نام اسفندیار در شعر مشفق کاشانی دیده می‌شود:

همه به هیات اسفندیار رویین تن همه به صولت سهراب و سام و رستم زر

(کاشانی، ۱۳۶۸: ۶۷).

در این بیت، شاعر نام اسفندیار را در کنار دیگر پهلوانان ملی، ذکر نموده و مشخصه اصلی اسفندیار، یعنی رویین تن بودن آن را ذکر کرده است. می‌توان گفت که شاعران دفاع مقدس، به به کار بردن نام اسفندیار و ویژگی بارز او؛ یعنی رویین تنی، قصد دارند روحیه جنگاورانه، شکست‌ناپذیری و بی‌نظیر رزمندگان و همچنین غرور ملی آنان را در برابر دشمن سرکش به تصویر کشند رزمندگانی از جنس اسفندیار که رویین تنی و شکست‌ناپذیری از صفات برجسته آنان است. (موسوی، ۱۳۹۴)

آرش

آرش که در ادب فارسی به آرش کمانگیر معروف است، تیراندازی چیره دست و توانا بود که در راه آرمان و میهن خویش، جان خود را از دست داد. آرش از قهرمانانی است که در دوره ساسانیان، بهرام چوبین، خود را از اعقاب او می‌خواند. در نبردهای اسطوره‌ای و افسانه‌ای تاریخی فرمانزایی پیشدادیان، در روایتی افراسیاب، طبرستان را محاصره

می‌کند و پس از راضی شدن به صلح، منوچهر، از افراسیاب می‌خواهد که در حد یک تیر پرتاب از خاک ایران را به او بازگرداند، افراسیاب می‌پذیرد و منوچهر به یاری اسپندارمذ، امشاسپند بردباری و نگهبان زمین، تیر و کمانی ویژه می‌سازد و آرش، پهلوان ایرانی این سهم را به عهده می‌گیرد... و شبگیر به کوه اثیریوخشوت می‌رود و تیر خود را از فراز این کوه پرتاب می‌کند. تیر، تمام روز را پرواز می‌کند و شبگیر بر دامنه کوه خوانونت، در کنار جیحون، بر تنه تناور گردویی می‌نشیند و مرز ایران و توران را مشخص می‌سازد. در این کار، آرش بدان سان که پیش از پرتاب تیر گفته است، جان خویش را در تیر می‌نهد، و از کالبد او پس از پرتاب تیر نشانی نمی‌یابند. (هینلز، ۱۳۸۳: ۱۲۱-۱۲۰). در شعر دفاع مقدس، هرگاه سخن از آرش به میان می‌آید، توصیف رزمندگان، دلاوری‌ها، رشادت‌ها و غیرتمندی آنان با غیرت بازوان آرش همراه می‌شود. آن جنگجویان دلاور، کمانگیرتر از آرسانی بودند که در کشاکش با پنجه‌های مرگ، برای میهن معجزه کردند. نصرالله مردانی، رزمندگان و دلاور، مردان جبهه‌ها را به آرش تشبیه کرده است؛ زیرا این مردان نیز، چون آر برای حفظ این خاک و مرز و بوم، از جان خود گذشتند؛ جنگجویان دلاور، پیشتازان دلیر آرشان فاتح این خاک پهناور، به پیش (مردانی، ۱۳۷۰: ۴۴)..

افراسیاب

افراسیاب پادشاه توران بود که مدت‌ها با شاهان و پهلوانان ایرانی نبرد کرد. پدرش پشنگ نام داشت و نژادش به تور، یکی از سه فرزند فریدون (تور، سلم و ایرج) می‌رسد. در یشت‌ها، نام افراسیاب همواره با صفت مجرم و سزاوار مرگ و در کتاب هفتم دینکرت با صفت جادو همراه است (یاحقی، ۱۳۸۶: ۱۴۵). چهره افراسیاب در شاهنامه، اهریمنی و بدکنش است و به‌عنوان مظهر مجسم دشمنی با ایران، معروف و مشهور است. رستم در نبردهای متعددی، افراسیاب را شکست داد و او همواره شکست خورده میدان جنگ با رستم است و از میدان می‌گریزد. در یسنا و یشت‌ها از او یاد شده است. در یشت نوزدهم به تفصیل از او یاد شده و آن، درباره تلاشی برای به‌دست آوردن فره کیانی است که در میان دریای فراخکرت، قرار دارد و سرانجام نیز آن را به‌دست نمی‌آورد در یشت نوزدهم، از در بند کشیده شدن او به دست کیخسرو سخن می‌رود (بهار، ۱۳۷۵: ۱۹۲). در بیت زیر از گرمارودی، دشمنان امروز ایران نیز، به افراسیاب شباهت دارند و سرنوشتشان همچون افراسیاب، سرانجام شکست خواهد بود:

گر دو روزی رسته‌ای از تیغ تیز رستمی خود نمایی جاودان آسوده، ای پور پشنگ

(گرمارودی، ۱۳۸۶: ۲۳۴).

زال

زال، نام پدر رستم و به معنی سپید موی است و او به این دلیل به این نام نامیده شده که در هنگام تولد، تمام موهای بدنش سفید بود. سام که ننگ داشتن چنین فرزندی را بر نمی‌تافت، فرمان داد تا او را برداشتنند و از آن بوم به البرز کوه بردند و بر ستیغ آن کوه، نزدیک خانه سیمرغ بنهادند و بازگشتند. روزی بر این برآمد و سیمرغ به قصد آوردن غذایی برای فرزندانش از آشیان بیرون آمد... سیمرغ فرود آمد و کودک گریان را برگرفت و با خود به کنام برد تا شکار فرزندان خویش سازد. (رستگارفسایی، ۱۳۷۹: ۴۸۵). این پهلوان در شاهنامه، زال زر و دستان نام دارد. دستان از آن جهت به او می‌گفتند که پدر با وی دستان و مکر کرده و او را به البرز کوه برده بود. زال در دامان سیمرغ پرورش یافت و بعدها به دامان خانواده اش بازگشت و پهلوانی بزرگ و سپهسالار ایران زمین گشت و دلاوری‌ها و سلحشوری‌های فراوان از خود نشان داد. سیمرغ در هنگام جدا شدن از زال، با دادن پری از پره‌های خود به او، از وی خواست تا هرگاه کاری دشوار بر وی پدید آمد با سوزاندن پری، سیمرغ را به یاری طلبد (همان: ۹۴). در بیت زیر از شهریار، به راهنمایی و کمک‌های سیمرغ از طریق زال در مراحل مختلف زندگی رستم اشاره شده است.

جهاد عشق تو پیروزی است پایانش که سایه پرور سیمرغ پور دستان

(شهریار، ۱۳۷۲: ج۳: ۳۰۲).

ای وطن سیمرغ گون این زال نو اقبال را قرن‌ها بفشار در آغوش مهرت تنگ تنگ

(گرمارودی، ۱۳۸۶: ۲۳۴).

زال نو اقبال در این بیت، استعاره از امام خمینی (ره) است. در این بیت که در اندوه رحلت امام خمینی (ره) سروده شده، وطن در معنای مجازی و به جای خاک وطن ذکر شده است. شاعر از خاکی که پیکر رهبر را در آن جای داده‌اند، خواسته که چون مادری مهربان او را در آغوش کشد؛ همان‌گونه که سیمرغ، زال را در آغوش مهر خود پروراند. (موسوی، ۱۳۹۴).

سیاوش

سیاوش در لغت به معنی دارنده اسب سیاه است. او عزیزترین پهلوان شاهنامه است که به دلیل پاکی سرشت، قربانی نبرد میان خیر و شر شد. سیاوش در مفهوم اساطیری خود، نماینده نابودی و رستاخیز است و بهار و خان گیاه را در زندگی و مرگ خویش مجسم می‌کند و از این حیث شبیه می‌شود به تموز بابلی و اوزیریس مصری و آدونس فنیقی و یونانی. این هر سه، پروردگار رویدنی و باروری هستند و افسانه آن‌ها، کنایه از تناوب زندگی و مرگ است (یاحقی، ۱۳۸۶: ۴۹۸). سیاوش، نماد پاکی و بی‌گناهی و رهانیده شدن از هر زشتی و ناپاکی است. اگر سیاش پاک و بی‌آلایش از میان آتش بیرون نمی‌آمد، هرگز از جای پاک او گیاه نمی‌رست؛ بنابراین سیاوش به نوعی از جنبه تقدس برخوردار است. سیاوش نماد یا خدای نباتی است؛ زیرا با مرگ او از خون وی گیاهی روید؛ همچنین او خدای کشتزارها بوده است و نشان این امر، به درون آتش رفتن او می‌باشد (رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ۵۷۷). طبق روایات شاهنامه فردوسی، سیاوش در دامان رستم پرورش یافت و پس از اینکه نوجوانی برومند و پهلوان شد به دربار در بازگشت. بر اثر تهمت سودابه که ناشی از ناکامی در عشق گناه بود، مجبور به گذر از آتش شد و از این آتش بدون آسیب و گزند بیرون آمد؛ پس از این، او به توران زمین رفت و نزد افراسیاب عزت و جاه یافت. در آنجا شهر سیاوش گرد را بنا نهاد. چندی بعدی بر اثر سعایت نزدیکان افراسیاب، ناجوانمردانه کشته شد. از محلی که خون او بر زمین ریخت، گیاهی به نام خون سیاوشان روید. بی‌آسیب گذشتن از آتش، مضمون بسیاری از اسطوره‌های مهم ایرانی است که با ورگرم که به قصد اثبات بی‌گناهی صورت می‌گرفته است، ارتباطی نزدیک دارد این عمل در زبان‌های اروپایی اوردالی خوانده می‌شود و به منظور تشخیص حق از باطل انجام می‌گرفت و در اوستایی آن را وره و در پهلوی وره نامند و بر دو قسم است: ورگرم و ورسرد. (رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۱۲۷۱). شاعران دفاع مقدس از اسطوره‌ها برای توصیف شهدا، رزمندگان و میدان جنگ به زیبایی استفاده کرده‌اند. سیاوش به واسطه گذر از آتش، مرگ مظلومانه و جوشش خون، در شعر شاعران انعکاس یافته است. رزمندگان مانند سیاوش، چون گردبادی تند در آتش در طوفان آتش می‌پیچند و بوی آتش سنگرشان، نشان از پاکی و روسپیدی آن‌ها بود. خون پاک آنان این خاک را سرسبز کرده؛ ولی اکنون مادران مانده‌اند و سووشون شب‌هایشان بر شانه‌های خلیج فارس.

بیرق عشق نگون باد که در ورطه هول ریخت سودابه گل خون سیاوش نسیم

(مردانی، ۱۳۷۰: ۳۱).

این کیست، کیست که می‌آید آسوده از میانه آتش، ققنوس یا سیاوش؟

(رجب زاده، ۱۳۸۱: ۲۴-۲۵).

آتش به پا کردند و تو مثل سیاوش چون گردبادی تند پیچیدی در آتش

(دهقانی، ۱۳۸۵: ۴۳).

کاوه

کاوه آهنگری است که فرزنداناش به دست کارگزاران ضحاک کشته شدند او حاضر نشد استشهدانامه‌ای را که در آن به تزکیه و پاکی ضحاک اشاره شده بود، امضاء کند؛ پس درانجمن ضحاک، آن استشهدانامه را پاره کرد و از آنجا

خارج شد و علم قیام بر ضد ضحاک را برافراشت. در اساطیر ایران، کاوه می‌تواند همان مقامی را داشته باشد که در اساطیر یونان، پرومته (رب النوع آتش و مظهر نبوغ انسانی در اساطیر یونان) داشت. اگرچه بین عصیان کاوه و پرومته از حیث ظاهر شباهتی نیست؛ در عظمت، هر دو به یک پایه اند (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۶۳: ۱۴۶). هر دوی این شخصیت‌ها برای خیر بشریت، بزرگترین قدرت روزگار خود می‌شورند، با این تفاوت که قیام کاوه به ثمر می‌رسد؛ ولی پرومته، بی آنکه شکست بخورد از آن بهره نمی‌گیرد. داستان کاوه و ضحاک، دارای یک رنگ اساطیری با محتوای تاریخی است. موافق اساطیر آریایی که از جمله در اوستا و دهاها منعکس شده، جم (جمشید) پادشاه خدای اساطیری آریایی، اولین کسی است که در جهان واپسین، عصر جاودان می‌یابد. در این جهان به خود مغرور می‌شود؛ از فره ایزدی در می‌گردد به دست اژدهای دو سر و شش چشم و دو پوزه که دهاک یا اژدی دهاک خوانده می‌شود، به قتل می‌رسد.

هفتواد

در شاهنامه، داستان از شهری به نام (کجاران) آغاز می‌شود که نان آوران خانواده در این شهر، در کار ریسندگی هستند. در این شهر مردی می‌زیست که فردوسی وی را "هفتواد" معرفی می‌کند. هپتن باد و هپتان بوخت نیز، شکل‌های دیگر هفتوادند. این کلمه به معنی هفتمین پسر، دارای هفت پسر، بخت و اقبال هفتم و آزاد شده‌ی آسمان است. هفتواد یک دختر و هفت پسر داشت .

ازیرا که او را پسر بود هفت	بدین‌گونه بر نام او از چه رفت
که نشمردی او دختران را به کس	گرامی‌یک دخترش بود و بس

دختر روزها همراه با دیگر دختران شهر، دوک نخ ریزی برگرفته و در دامنه‌ی کوهی در نزدیکی شهر، به نخ‌ریسی می‌پرداخت .

چنان بد که روزی همه همه گروه	نشستند با دوک در پیس کوه
------------------------------	--------------------------

روزی دختر هفتواد در راه سیبی می‌بیند. آن را از زمین برداشته و به هنگام چاشکت، در درون آن کرمی می‌یابد .

چنان بد که آن دختر نیکبخت	یکی سیب افکنده باد از درخت
چو آن خوب رخ میوه اندر گزید	یکی در میان کرم آکنده دید
به انگشت از آن سیب برداشتش	در آن دوکدان نرم بگذاشتش

دختر کرم را از میان سیب برمی‌دارد، در دوکدان می‌گذارد و به بخت کرم به رشتن می‌پردازد .

بره بردید و سنگ برگرفت	کنون بشنو این تا بمانی شگفت
------------------------	-----------------------------

آن روز دخترک دو چندان همیشه نخ می‌ریسد. این داستان روزها ادامه مکی یابد، هکر با مداد دخترک باره‌ای از سیب پیش کرم در دوکدان گذاشته و هر روز بیشتر نخ می‌ریسد .

دو چندان که رشتی به روزی برشت	شمارش همی بر زمین بر نوشت
-------------------------------	---------------------------

زمانی که داستان را به مادر و پدر بازگو می‌کند، هفتواد آن را به فال نیک گرفته و کرم را گرامی می‌دارد .

وز آنجا بیامد به کردار دود	به مادر نمود آن کجا رشته بود
برو آفرین کرد مادر به عهد	ز کاری نکردی به دل نیز یاد
مگر ز اختر کرم گفتمی سخن	برو نو شدی روزگار کهن
چنین تا برآمد برین روزگار	فروزنده تر برو زنده گشت هر روزگار

کرم، هر روز و هر ساعت بزرگتر می‌شد. تا اینکه دوکدان برایش تنگ شد، پس هفتواد صندوقی برای او مهیا کرد .

تناور شد آن کرم و نیرو گرفت	سرو پشت او رنگ نیکو گرفت
همی تنگ شد دوکدان بر تنش	چو مشک سیه گشت پیراهنش
به مشک اندورن پیکر زعفران	بر و پشت او از کران تا کران

نیکی پاک صندوق کردش سیاه	بدو اندرون ساخته جایگاه
در شهر حاکمی بود که با رونق کار هفتواد به اندیشه ستاندن مالیات بیشتر از او می‌آفتد. هفتواد به پشتیبانی هفت پسر و مردم شهر، این ستم را بر تنافته و به جنگ حاکم می‌روند. او نماینده و دست نشانده ساسانی را بر می‌اندازد. تا دوباره دولت اشکافی را برقرار کند پس از شکست دادن وی، هفتواد زمام امور شهر را به دست می‌گیرد.	
به نزدیک او مردم انبوده شدند	ز شهر کجاران سوی کوه شد
یکی میر بود اندر آن شهر اوی	سرافراز و با لشکر و آبروی
بهانه همی ساخت بر هفتواد	که دینار بستاند از بدنژاد
بسی نامدار انجمن شد بروی	بر آن هفت فرزند پیکار جوی
ز شهر کجاران برآمد تغیر	برفتند با نیزه و تیغ و تیز
همی رفت پیش اندرون هفتواد	به جنگ آمد و داد مردی بداد
همی شهر بگرفت و او را بکشت	بسی گوهر و گنجش آمد به مشت
هفتواد بر کوهی نزدیک کجاران دژی بنا نهاد که از اتفاق، چشمه‌ای که در آن کوه بوده در میان آن واقع می‌شد.	
یکی دژ بکرد از بر تیغ کوه شد	آن شهر با او همه هم گروه

سروش

در اکثر داستان‌های اسطوره‌ای مشاهده می‌شود که قهرمان، و گاهی نیز سایر شخصیت‌های داستان، با الهام و ندهایی مرموز مورد خطاب قرار می‌گیرند که اغلب روند زندگی آن‌ها را دگرگون می‌کند و این واقعه به منزله نقطه عطفی مهم در زندگی تلقی می‌گردد. تأثیر این هاتف غیبی در شکل‌گیری شخصیت قهرمانان اساطیری به اندازه است که جوزف کمبل در کتاب قهرمان هزار چهره، مرحله آغازین و سنگ بنای سفر قهرمان اسطوره‌ای را که انگیزه ماجراجویی او را پدید می‌آورد، ندایی از عالم غیب معرفی می‌کند (کمبل، ۱۳۹۲: ۶۰). کارکرد این اسطوره، توجیه درک و فهم ناخواسته و ناشناخته‌ای است که یکباره به ذهن آدمی‌خطور می‌کند و معمولاً او را از خطری پیش رو بیم می‌دهد و یا واقعه‌ای گاه مثبت و گاه منفی را در آینده نزدیک خاطر نشان می‌کند و گاهی نیز خالق انگیزه‌ای است که شخص را به آغاز کار برای نیل به هدفی بزرگ، وادار می‌نماید. منشا این دریافت شگفت احتمالاً ناخودآگاه ذهن است، اما ذهن تخیلی‌گرا و اسطوره‌پرداز بشر ابتدایی، به علت جهل نسبت به ساز و کارهای مغز انسان، خود را به سمت تصور پدیده‌ای همچون سروش سوق داده است. باید دانست که این ذهنیت همچون سایر اساطیر، در دوران معاصر از میان نرفته است و به گونه‌ای دیگر خود نمایی می‌کند و با تعبیری چون حس ششم، حس برتر و یا ادراک فرا حسی شناخته می‌شود، بدین معنا که فرد به کمک دریافتی که وابسته به هیچ یک از حواس پنجگانه فیزیکی نیست و صرفاً از طریقی درونی، به‌نکته‌ای دست یابد. (leeming, ۱۹۹۸: ۳۲۹).

پیک پیام آور اسطوره‌ای در شاهنامه سروش نام دارد و خویش کاری او، راهنمایی شاهان و پهلوانان در موقع لزوم است. سروش شاهنامه، شخصیتی مشابه اما متمایز با سروش متون اوستایی و پهلوی در ایران باستان دارد. سروش (سرتوش) یکی از مهم‌ترین ایزدان در آیین زرتشت بوده است و هرچند در شعر امشاسپندان (هفت ایزد بزرگ زرتشتی) نیست، اما ارج و ارزی هم سنگ آنان دارد (راشد محصل، ۱۳۸۲: ۸) چنانکه بخش مهمی از متون اوستایی به نام سروش یسن به توصیف او ویژگی‌های اختصاص یافته است. در اساطیر ایرانی، سروش، نخستین آفریده اورامزدا است و امور بسیاری به وی نسبت داده شده است، اما ارج و ارزی هم سنگ آنان دارد (راشد محصل، ۱۳۸۲: ۸) چنانکه بخش مهمی از متون اوستایی به نام سروش یسن به توصیف او و ویژگی‌های اختصاص یافته است. در اساطیر ایرانی، سروش، نخستین آفریده اورامزدا است و امور بسیاری را مراقبت می‌کند و همچون جنگجویی مسلح، از آغاز

آفرینش به نبرد با دیوان سرگرم است و به ویژه هنگام شب می‌کوشد. جهان را از شر دیوان حفظ کند. او نگهبان آتش نیز هست (قندهاری، ۱۳۹۴: ۲۷۵).

انواع اساطیر در ایللیاد هومر

در ایللیاد بسیاری از شخصیت‌ها وجود دارد بعضی از شخصیت‌ها اسطوره شدند در جدول زیر شخصیت‌های موجود در حماسه ایللیاد هومر نشان داده شده است. و سپس به معرفی بعضی اسطوره‌ها می‌پردازیم:

شخصیت‌های ایللیاد				
آدرستوس	کالخاس	آندروماخه	پریاموس	هکتور
آستواناکس	لائودیکه	آیاس	پنلئوس	هلن
آشیل	لوکائون	آینیاس	تالتوبیوس	پاریس (اسطوره‌شناسی)
آکاماس	منستئوس	ائوفروبیوس	ترسیتس	دیومدس (پسر تودوئوس)
آگامنون	کاساندرا	اودیستئوس	خروسئیس	منلائوس (شاه اسپارت)
آگنور	نستور	بریستئیس	خروسس	فورسیس
آنخیسس	هکابه	پاتروکلوس	دولون	فیلوکتس
		هلنوس	سارپدون	

اسطوره آفرودیت (ونوس)

او الهه عشق و زیبایی بود و کسی که همه را فریب می‌داد، هم خدایان و هم آدمیان را. او دوستدار خندیدن بود و هم کسانی را که مغلوب حيله‌های او شده بودند را به مضحکه می‌گرفت. او الهه‌ای بود که هیچ کس نمی‌توانست در برابرش ایستادگی کند و حتی عقل دانایان را هم می‌دزدید و هوش از سرشان می‌ربود. در ایللیاد آمده است که او دختر زئوس و دیون یا دیونه بوده است؛ اما در اشعار شاعران دوره‌های بعد آمده است که وی از کف دریا به وجود آمده است و اسمش هم گویای این معنی یعنی «کف‌زا» است. زیرا کلمه آفروس به یونانی یعنی کف. این زایش دریایی نزدیک سیترا تحقق یافت و پس از آن امواج او را به قبرس آوردند. به همین علت آن دو جزیره را همیشه مقدس می‌شمرد. این الهه را افزون بر اسم اصلی‌اش سیتریایی یا قبرسی هم نامیده‌اند. در یکی از سروده‌های هومر «الهه زیبایی و طلایی» خوانده شده است. رومی‌ها نیز به همین نحو از او یاد کرده‌اند. زیبایی همگام و همپای اوست. باده‌ها و ابرهای طوفان‌زا از برابر وی می‌گریزند. گل‌های زیبا، زمین را خلعت و زیبایی می‌بخشند، و موج‌های دریا می‌خندند، و او درخشان و روشنی بخش گام بر می‌دارد و ره می‌سپرد، اگر او نباشد شادی و ظرافت و زیبایی و خوشبختی نیز نیست. این تصویری است که شاعران آن را بیشتر دوست دارند. اما این الهه وجه دیگری نیز داشت طبیعی است که در داستان ایللیاد، که حاوی جنگ و ستیز پهلوانان است، از این الهه به عنوان شخصیتی زبون و حقیر یاد شود. در ایللیاد وی موجودی نرمخو، ظریف، و ضعیف است که هیچ انسان فناپذیری از حمله به وی نمی‌هراسد. در اشعار شاعران بعدی شخصیتی است خیانت‌پیشه و پلید و بدکردار که نفوذ مرگبار و ویرانگری بر آدمیان دارد. در بیشتر داستان‌ها همسر هفا استوس (وولکان)، خدای لنگ و زشتروی آهنگری است. از درختان، مورد، و از پرندگان، کبوتر، و گاهی گنجشک و قو را هم دوست دارد.

بلروفن

بلرفن، به معنی زننده یا کشنده بلر یا بلروس می‌باشد. کلمه فن یونانی و کلمه هن در سانسکریت و کلمه غن در اوستا به یک معنی آمده است، زننده یا کشنده در اساطیر ودایی و ریتراهن لقب ایندرا خدای بزرگ است و وریترا یکی از دیوان و عناصر شر می‌باشد و وریتراهن مجموعاً به معنی کشنده وریترا است. بلروفن در اساطیر یونانی یعنی کشنده

بلروس که یکی از حاکمان جبار بوده است عده‌ای از بدخواهان بلروفن نقشه قتل او را طرح می‌کنند، اما چون به هیچ روی یارای مقابله با او را ندارند، او را مامور کشتن شی مرکه موجودی بسیار هراس انگیز است می‌کنند و هرگاه دقت شود در این روایت آریایی نیز تضاد و پیکار میان خیر و شر قابل مشاهده می‌باشد. چون شی مر به معنی اندیشه بد است و بلروفن نیز پهلوانی نیک گستر می‌باشد. شی مر چنان که اشاره شد موجودی بود مهیب که با اژدی دهاک از دیدگاه ظاهر و باطن ماندی دارد. قسمتی از بالاتنه‌اش به شیر می‌مانست و سرش بسان ماده بزی بود که از دهانش آتش شعله می‌زد و از کمر به پائین چون اژدها می‌بود بلروفن برای کشتن چنین موجود عجیب و مهیبی، از اسب نیرومند و معجزه‌گرش بنام پگاس استفاده کرد. این اسب توانایی داشت تا در آسمان پرواز کند. سپس بلروفن بر آن نشسته به آسمان بلند می‌شود و با ضربتی قاطع بر شی مر فرود آمده و او را می‌کشد... (مهاجرانی، ادبستان، ص ۶۴).

دلایل شباهت اسطوره‌های ایران و یونان

۱- عده‌ای از محققان بر این اعتقادند که اساطیر ایران تا حدودی ملهم از اساطیر آیین‌های آسیایی غربی است و همان‌گونه که مردم سرزمین‌های دیگر با اقوام گوناگون و ملت‌های دیگر، ارتباط و پیوند برقرار کرده‌اند و بر آن‌ها اثر گذاشته‌اند و از ایشان اثر پذیرفته‌اند، اساطیر ما نیز با اساطیر ملت‌های گوناگون در آمیخته و از آن‌ها اثر پذیرفته‌اند و بر آن‌ها اثر نهاده است. (بهار، ۱۳۶۸: ۷۵).

۲- اساطیر ایرانی از خانواده اساطیر آریایی است و این خود از اساطیر هند و اروپایی به شمار می‌رود و یونانیان نیز خود یک شعبه از هند و اروپائی‌ان بودند که به باختر مسافرت کردند (معینی، ۱۳۶۸: ۴۷).

و بدیهی است که اندیشه‌های نبرد ظلمت و نور، با مبارزه روشنی‌ها و تاریکی‌ها، با اعتقاد تعداد خدایان در آیین یونانیان و ایرانیان که اجداد آن‌ها بدان معتقد بودند، در بستر اذهانشان موجود بوده است ولی به مرور در عقاید آنان تحولی و تبدیلی ایجاد می‌شود برای مثال، خدایان آریایی‌ها به صورت مذکر مونث شناخته می‌شد و آسمان را خدای بزرگ می‌دانستند و معتقد بودند که چون از میان خدایان فقط آسمان جاودان است، آن را پدر تلقی می‌کردند و سپیده‌دم را دختر او و دیوان را پسران او می‌پنداشتند. اما به مرور زمان، عقاید یونانیان تبدل و تحول یافت، چنان که آسمان را از پدری خلع کرده‌اند و پسر می‌نامند (معین، ۱۳۶۸: ۱۵۹).

۳- آثار هومر از جمله عالی‌ترین آثار زبان یونانی و در حقیقت در نوع خود، با شکوه‌ترین آثارند و در نویسندگان مختلف پس از وی نفوذ عظیمی داشته‌اند. تحقیقات سعید نفیسی این نکته را آشکار کرده که در ادبیات ملل مسلمان پس از اسلام، هومر چهره ناشناخته‌ای نبود، چنان که یکی از مترجمان عرب (متوفی در سال ۲۶۰). یعنی حدود هفتاد سال قبل از تولد فردوسی، که از زبان‌های سریانی و یونانی ترجمه می‌کرد، در خانه راه می‌رفت و شعرهای هومر را از برمی‌خواند (جمالی، ۱۳۶۸: ۴۴). در ضمن این تحقیقات نشان داده است که برخی از آثار هومر در دوره ساسانیان به زبان پهلوی ترجمه شده بود و با علاقه شدیدی که فردوسی به این نوع آثار داشت، اگر ترجمه مستقیم آثار هومر را به دست نیاورده باشد، به احتمال قوی، از این حماسه‌ها اطلاع داشته است.

۴- علت دیگر مشابهت‌ها بین این دو حماسه، تلفیق فرهنگی و اجتماعی بین ایرانیان و یونانیان بوده است. به نظر مهرداد بهار، نگارنده کتاب اساطیر ایران، داستان رستم و اسفندیار. نیز یکی از آثار این تلفیق فرهنگی است، اگر درست باشد که اشراف ایرانی با درباریان و اشراف یونانی باختر بیش از یک قرن محشور بوده‌اند، بی‌گمان افسانه‌های حماسی یونان برای این افراد، افسانه‌های ناشناخته‌ای نبوده است و در راس این افسانه‌ها، داستان‌های شیرین ایلپاد و اودیسه قرار دارد (بهار، ۱۳۵۲: ۶۵).

مقایسه شخصیت‌های شاهنامه با ایلپاد و اودیسه

سیاوش و بلورفون

۱- هر دو زیبارو و دلربایند و وقتی به دنیا می‌آیند همه از دیدن روی و موی آن‌ها شگفت‌زده می‌شوند.

- ۲- زنان عاشق هر دو پهلوان شده‌اند و هر دو متهم به خیانت شده‌اند. و شاهان برای آن‌ها آزمون‌های سختی را فراهم آورده‌اند تا پاکی یا ناپاکی‌شان مشخص شود. و هر دو از آزمون‌های سخت جان سالم به در بردند و پاکی و راستی آن‌ها بر همگان مشخص گردیده است.
- ۳- هر دو پهلوان در جوانی کشته می‌شوند.

آخیلوس و اسفندیار

- ۱- هر دو شاهزاده نظر کرده نیروهای فوق بشری هستند.
- ۲- هر دو روئین تن هستند.
- ۳- هر از قسمتی از بدن آسیب‌پذیر هستند و از همان ناحیه آسیب‌دیده کشته می‌شوند.
- ۴- اسب آخیلس مرگ صاحبش را پیش‌بینی می‌کند و شتر اسفندیار در مسیر رفتنی به زابلستان از حرکت می‌ایستد تا او را از سرنوشت مرگ بارش در زابلستان آگاه کنند.

هکتور اسفندیار

- ۱- هر دو شاهزاده هستند هکتور شاهزاده تروایی و اسفندیار شاهزاده ایرانی.
- ۲- هر دو پهلوان به خوبی می‌دانند وقتی به جنگ می‌روند در واقع به سوی مرگ روانه می‌شوند اما برای پرهیز از ننگ و عار و برای انجام فرمان پدر و کسب افتخار و شهرت به سوی مرگ می‌شتابند.
- ۳- هر دو پهلوان در هنگام روانه شدن به میدان توسط مادر از رفتن منع می‌شود و از فرجام شوم این نبرد باز می‌دارند. مادر هکتور را به خاطر می‌آورد که چه سان بر مرگ فرزندش ندبه می‌کرد.
- ۴- هر دو رویین تن بودند. اسفندیار رویین تن بود و هیچ سلاحی بر تن او کارگر نبود و رستم با راهنمایی سیمرغ تیر گز را بر چشمان او فرو برد و او را کشت. هکتور هنگام جنگ یا آخیلو جوشن پاتروکل را که دسترنج هفالیستوس بود و هیچ حربه‌ای در آن کارگر نبود بر تن کرده بود و فقط جایی که استخوان گردن را از شانه جدا می‌کند نمایان بود. آخیلوس زوبین خود در آنجا فرو برد و او را کشت.
- ۵- هر دو پهلوان با چوب‌هایی که موجودات افسانه‌ای به پهلوان داده بودند کشته می‌شوند اسفندیار و با چوب کزی که رستم آن را با راهنمایی سیمرغ فراهم کرده بود می‌کشد و هکتور به وسیله چوب زبان گنجشکی که را که شیروان موجود افسانه‌ای آن را به پدر آگا ممنون داده بود کشته می‌شود.

اولیس و رستم

- ۱- هر دو پهلوان برای دوری جستن از ننگ و عار با چاره‌جویی و ترفند رقیب خود را از بین می‌برند.
- ۲- هر دو قهرمان با دیوان و غولان می‌جنگند، رستم با ارژنگ دیو، دیو سپید می‌جنگد و آن‌ها را می‌کشد و اولیس با سیکلوپ (غول یک چشم) می‌جنگد او را با میخی آتشین از چوب زیتون کور می‌کند.
- ۳- اولیس قهرمان شکست‌ناپذیر اولیه پس از چندین سال سرگردانی و تحمل خیزابه‌های جانفرسا و دردناک بالاخره به موطن خود برمی‌گردد. وی اور سیلوک، پسر ایرومنه را می‌کشد، چرا که او می‌خواست او را از آنچه در تروا تراج کرده بود محروم کند و دیگر اینکه اولیس را زیر دست پدر خود قرار دهد. اما اولیس خودداری کرده بود. (هومر، ۱۳۷۰، ۲۹۶). رستم قهرمان شکست‌ناپذیر شاهنامه، نیز از ننگ دست بسته بودن و به دربار پادشاه گشتاسپ رفتن، شرایط را برای مرگ اسفندیار آماده می‌کند، هرچند که قوای مابعدالطبیعی او را مطلع می‌کند که از شومی کشتن او برکنار نخواهد ماند (فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۲۸۹).

بریزد ورا بشکرد روزگار

که هر کس که او خون اسفندیار

آخیلوس و رستم

۱- هر دو پهلوان از برترین قهرمانان و پهلوانان سرزمین خود هستند رستم برترین پهلوان شاهنامه که پشت و پناه همه شاهان بوده و آخیلوس از برترین قهرمانان ایلید است او به تنهایی از عهده یک سپاه برمی آمد و برترین پهلوانان تروایی مانند هکتور بدست او کشته می شوند.

۲- هرو قهرمان از نتیجه کشتن دشمنان آگاه می شوند (ما در آخیلوس به او اطلاع می دهد که اگر هکتور را بکشد خود نیز چندان نخواهد زیست (هومر، ۱۳۷۰: ۵۱۲) اما به خاطر کین خواهی پاتروکل، نزدیک ترین دوستش انگیزه ای جز کشتن هکتور ندارد. رستم نیز از جانب سیمرغ مطلع می شود که اگر اسفندیار را بکشد. سرنوشت شومی خواهد داشت که هر کسی که او خون اسفندیار بریزد و را بشکرد روزگار (فردوسی، ۱۳۷۲: ۱۲۸۹).

۳- هر دو پهلوان از طریق موجودات افسانه ای برای کشتن قهرمانان نامی و دلاور راهنمایی می شوند. رستم و آخیلوس تنها از این چند جهت با هم شباهت دارد اما آخیلوس به خاطر زنی که آگاممنون از غنایم او کسر کرده بود. آرزو داشت شکست نصیب هم میهمانش ستود تا نبودش در جنگ احساس ستود ولی رستم در همه جا پشت و پناه ایرانیان است.

هکتور و رستم

هکتور یکی دیگر از قهرمانان شهر تروا در ایلید است که از جنبه های دیگری با رستم قابل مقایسه است... او می داند که خدایان مقدمات سقوط شهر تروا را فراهم آورده اند و سرنوشت نابودی و شکست او را رقم زده اند. با این حال مردانه می جنگد و برادر بزدل و زن باره اش پاریس را سرزنش می کند و بی هیچ امیدی می کوشد و جان خود را فدا می سازد و با تمام توان با شوقی پر جوش دفاع می کند تا شهرت لایزالی را در اذهان مردم باقی گذارد. رستم نیز می داند اگر دست به بند اسفندیار نهد، در هر صورت سرنوشت شومی خواهد داشت که بدترین حالش هلاکت به دست اسفندیار است. او نیز چون هکتور در برابر نیروهای مابعدالطبیعی می ایستد. هر چند شکست خود را حتمی می داند. اما سربلند زیستن و مردانه مردن را به بند گشتاسب ترجیح می دهد. هر دو پهلوان قدرتمند و با زورمندی، سنگ های بسیار بزرگی را بر دست می گیرند و پرتاب می کنند. رستم سنگی را که هفت نفر که گردان از برداشتن آن از دهانه چاه درمانده بودند، به تنهایی از جای برمی دارد و در پیشه چین پرتاب می کند و تخته سنگی را که بهمن پسر اسفندیار از بلندی به سوی رستم پرتاب کرده است با پاشنه پا از خود دور می کند (فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۲۴۹). هومر نیز می گوید: هکتور، تخته سنگی را که دو تن از زورمندترین مردم روزگار ما با رنجی می توانستند آن را از زمین بردارند و برگردونه بار کنند، به تنهایی و کوششی ناکرده تاپ می داد و به سوی دروازه های مردم آخاخی می افکند (هومر، ۱۳۷۰: ۳۹۸).

زال، اودیپ، پاریس

زال بدلیل سپید موی زاده شدن از مادر، توسط پدرش سام او را در کوه البرز رها کرد. سیمرغ او را به لانه خود می برد و به همراه بچه های خود پرورش می دهد. سال ها بعد سام خواب می بیند که شخصی مزده سلامتی فرزندش را به او می دهد. سام به همراه سپاهش به کوه البرز می رود. سیمرغ زال را نزد پدرش باز می گرداند. (فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۱۵-۱۰۹). اسطوره زال از این روی با افسانه اودیپ در اسطوره های یونانی شباهت دارد. محرمانه که نهان گران دلف به لائیوهن پادشاه تب خبر می دهند که فرزند که وی از همسرش ژوکاست خواهد یافت او را خواهد کشت. لائیوتن دستو رداد که نوزاد در کوه تسیرون لبخند توشه و دان شود. چاکری که به این کار گمارده شده بود پای او را سفت بست و از درختی فرو آویخت. کودک از این روی اودیپ (یونانی به معنی پای برآماسیده) نام گرفت. به یاری بخت، فورباس، شبان به پولیپ پادشاه کور نیست با رمه خویش از آن می گذشت فریادهای کودک را شنید و به نزد وی شناخت. شهربانوری کور نیست که فرزندی نداشت اودیپ را به فرزندی پذیرفت و پرورش داد و بدین سان او از مرگ

رست و چون به نیرومندی رسید و پس از رویدادهای شگفت به تب باز رفت و نادانسته پدر خویش را کشت. (کزازی، ۱۳۶۷: ۴۰). پاریس نیز چون به دنیا آمد خواب بگزاران حیات او را به نابودی شهر تروا می‌داند. از این‌رو، پدرش او را به چوپانی می‌سپارد تا وی را بکشد. دهقان نرم‌دل، پاریس را به دست خویش نمی‌تواند بکشد از این‌رو او را به کوه (ایرا) می‌برد و در آنجا ماده خرسی او را شیر می‌دهد. دهقان پس از هفته‌ای باز می‌آید و کودک را زنده می‌بیند و او را نزد خود می‌پرورد تا سرانجام پدر او را باز می‌شناسد و به دربار باز می‌گرداند. (مختاری، ۱۳۶۹: ۷۳).

آگاممنون با گشتاسب

در ایلید، پادشاه اتحادیه یونانی‌ها آگاممنون نام دارد. وی «پادشاهی است خودخواه و چون زن برادرش را اهالی تروا دزدیده‌اند، ارتش یونانی را جمع می‌کند و به جنگ تروا می‌رود». هم به اعاده‌ی حیثیت از برادر خود می‌اندیشد و هم نیت‌های پنهان دیگری را در سر دارد. «آگاممنون در کتاب ایلید دقیقاً با شخصیت گشتاسب برابر است»: هر دو پادشاه، همه را مطیع و منقاد خود می‌خواهند و غرور پهلوانان را دوست ندارند و جاه‌طلبی و بلندپروازی کسی غیر از خودشان را به رسمیت نمی‌شناسند. هر دو فرمانروا در رسیدن به هدف، به‌کارگیری هر وسیله‌ای و هر خدعه‌ای را مجاز می‌شمردند. همچنین تروا را نیز می‌توان با سیستان مقایسه کرد و از شباهت‌های میان آن‌ها سخن گفت. زیرا «تروا جزو اتحادیه‌ی یونانی نیست و سرزمین کوچکی است در همسایگی یونان». شبیه به سیستان که «سرزمین کوچکی است در جوار شاهنشاهی عظیم ایران». در هر دو داستان، پادشاه به گسترش قلمرو خود می‌اندیشید و استقلال یا خودمختاری سرزمین‌های کوچک همسایه را بر نمی‌تابد. آن‌ها به اندازه‌ی کافی لجوج و توسعه‌طلب هستند که از شروع جنگی بزرگ و قربانی کردن دیگران برای پیروزی در آن ابایی نداشته باشند. هر دو طرف این جنگ، پهلوانانی نامدار و بلندآوازه و سرسخت را به میدان می‌آورند. هر کدام از این پهلوانان، خلق‌و‌خو و باورهای مخصوص به خود را دارد و براساس این باورها و ویژگی‌ها زندگی می‌کند. «پهلوان یونان اخیلوس (آشیل) است. او پهلوانی است جوان، رویین‌تن، سخت عصبی و سخت خودخواه و سخت معصوم که درست شخصیت اسفندیار را به خاطر می‌آورد»؛ زیرا اسفندیار ما هم مانند آشیل آن‌ها «رویین‌تن است. پهلوان بزرگ مملکت است. سخت خودخواه و عظمت‌طلب است». چنان‌که می‌دانید اسفندیار «می‌خواهد [بعد از پدرش] به پادشاهی برسد، و عصبی و تندخو است. اما اصول اخلاقی حاکم بر جامعه از جمله اطاعت از پدر او احترام به بزرگ‌تر را می‌پذیرد. (میرحسینی، بی‌تا).

اسفندیار و رستم با آشیل و هکتور

با بررسی تطبیقی دو شخصیت برجسته‌ی شاهنامه‌ی فردوسی، اسفندیار و رستم با دو قهرمان پرآوازه‌ی ایلید هومر، آشیل و هکتور، می‌توان به این نتیجه رسید که اولاً شباهت‌ها نه از سر اتفاق، بلکه به احتمال زیاد در اثر الگوبرداری هوشمندانه حماسه‌پردازان کهن ایرانی از مضمون تراژیک حماسه‌های اساطیری یونان باستان است. این تأثیرپذیری چه مستقیم از سوی نواحی یونانی نشین شمال شرقی ایران بوده باشد، چه به طور غیرمستقیم از طریق روایان و نقالان، به هر صورت باعث خلق یک اثر هنری بسیار برجسته در حماسه‌های ایرانی شد. فردوسی نیز این خلاقیت شگرف را داشت که از روایت تراژیک اعصار باستانی، سوگنامه «رستم و اسفندیار» را با ظرافتی هنرمندانه بیافریند و حماسه‌ای باشکوه رقم زند که تا اعصار بعد تأثیرش را می‌بینیم. تلفیق‌های اجتماعی، فرهنگی، هنری همیشه نمایانگر پیشرو بودن حیات فکری و فرهنگی یک ملت است و به هیچ وجه مایه سرافکندگی و صرف تقلید نیست. فرهنگ و تمدن شکوفای یونان و روم نیز خود بر بستر فرهنگ‌ها و تمدن‌های باستان سرزمین‌هایی چون آسیای صغیر، فنیقیه، مصر و بین‌النهرین بنا گردیده است.

با همه تفاوت‌هایی که در چند و چون دو داستان مذکور در شاهنامه و ایلید به چشم می‌خورد، نکات مشترکی را نمی‌توان انکار کرد. این نکات مشترک که وجه تأثیرپذیری فرهنگی را تقویت می‌کند عبارت‌اند: رویین‌تن بودن آشیل و اسفندیار، تازش به سرزمین کهنتر از همان قلمرو، از پای درآمدن هر دو قهرمان به واسطه نیرویی ماوراءالطبیعی،

ویران شدن دو شهر تروا و سیستان و نابودی شهروندان آنان. دیگر این که در کنار هنر و معماری درخشان ایرانی با درون‌مایه‌های هلنیستی، می‌توان وجود آثار پرمایه ادبی اعم از منظوم یا منثور را در طول حوادث بی‌شمار تاریخی از میان رفته‌اند، می‌توان گمانه‌زنی کرد. (اسماعیل پور، بی‌تا). وجوه مشترک میان این دو اثر در این است که محتوای هر دو منظومه حماسه است؛ و در آن‌ها از رخدادهای پهلوانی و اعمال دلآوری قهرمانانی از دو ملت یونان و ایران سخن می‌رود، که در راه تحقق اهداف ملی و حمایت از ناموس و نام خود با دشمن می‌جنگند. شباهت‌هایی مانند رویین تن بودن آشیل و اسفندیار نیز در آن‌ها وجود دارد. رویین تن به کسی اطلاق می‌شود که بدنش مانند روی محکم باشد و تیر و شمشیر و دیگر جنگ‌افزارها بر تن او کارگر نیفتد. آشیل در ایلید هومر از رویین‌تنان است و فقط پاشنه پایش آسیب پذیر است. این امر به آن دلیل برایش پیش می‌آید که مادرش بعد از تولد، او را در رودخانه افسانه‌ای ستی‌کس شست و شو داده و چون پاشنه پایش را در دست داشته به دلیل نرسیدن آب به پاشنه پای آشیل وی از این عضو آسیب‌پذیر می‌شود او در جنگ تروا با ضربه تیر مسموم پاریس به پاشنه پایش کشته می‌شود. اسفندیار نیز به روایتی بر اثر دعای زردشت، با آب تنی در چشمه‌ای مرموز، رویین‌تن می‌شود و چون در آب چشم‌هایش را می‌بندد، از ناحیه چشم آسیب‌پذیر می‌شود و در جنگ با رستم، رستم به راهنمایی سیمرغ، تیری به چشم اسفندیار می‌زند و او را از پای درمی‌آورد:

تهمت‌ن کز اندر کمان کرد زود	بدانسان که سیمرغ فرموده بود
بزد تیر بر چشم اسفندیار	سیه شد جهان پیش آن نامدار
خم آورد بالای سرو سهی	ازو دور شد دانش و فرهی

(شاهنامه فردوسی، ج ۴، ص ۳۲۹)

نتیجه‌گیری

از طرح مباحث فوق می‌توان نتیجه گرفت که بنیاد حماسه ملی ایران، اساطیر کهن هند و ایرانی است که در اعصار متاخر شکل اساطیری‌اش کمرنگ‌تر شده و شکلی حماسی و شبه تاریخی گرفته است. ایزدانی چون یمه از پایگاه ایزدی خود هبوط کرده، به پادشاه بدل می‌گردند و بدین‌گونه، روندگذار از اسطوره تا حماسه را در داستان‌های اوستا، متون پهلوی و شاهنامه می‌توان دنبال کرد. در این گذار و تغییر و تحولات آن، سنت شفاهی و روایت سینه به سینه و درک شرایط اجتماعی، اقلیمی و فرهنگی را نباید نادیده گرفت. سنت حماسی ایران و به ویژه شاهنامه نشان داد که هرگز به شکل یکسونگرانه و صرفاً از روایات دینی زمانه و سنت زردشتی تقلید نکرده، بلکه با اتکا به روایات شفاهی محفوظ در سینه‌های مردم، در صدد تکمیل آن بوده است. تردیدی نیست که روش فردوسی در تشریح گذار از اسطوره به حماسه کاملاً بخردانه بوده است. در سروده‌های شاعران دفاع مقدس، اشاره به شخصت‌های ملی نمودار است. شاعران به شاخصیت‌هایی مانند: رستم، زال، اسفندیار، سیاوش، کاوه و آرش مضمون آفرینی کرده‌اند. رزمندگان دلاور جبهه‌های نبرد در این سروده‌ها، به پهلوانان حماسی ایران باستان تشبیه شده‌اند و گاه دلآوری رزمندگان در رزم بر آن پهلوانانی پیشی گرفته است. از میان حوادث مختلف زندگی رستم پهلوان محبوب ایرانی، هفت خان او و نبرد یا سهراب مورد توجه این شاعران قرار گرفته است. نبرد با دشمن بعثی در این سروده‌ها، با نبرد رستم در هفت‌خان برابر نهاده شده است. رویین‌تنی اسفندیار نیز، موضوعی است که در این سروده‌ها نمود دارد و شهیدان زنده تاریخ اغلب، رویین‌تنان عشق لقب گرفته‌اند شهادت جوانان پاک ایرانی در جبهه‌ها، در اشعار این شاعران، یادآور کشته شدن سیاوش در روایت‌های باستانی ایران است در این زمینه، اشاره به گیاه خون سیاوشان در داستان سیاوش فراوان است و لاله‌های روییده از خون شهیدان، چون خون سیاوشان وصف شده‌اند. از دیگر داستان‌های اساطیری که در شعر شاعران انعکاس یافته، داستان ضحاک و کاوه است. شاعران، دشمن جنایت‌پیشه و خون‌آشام را ضحاک زمان توصیف کرده‌اند؛ زیرا

این دشمن نیز، از کشتن جوانان بی‌گناه و جنایت پیشگی ابایی ندارد طرح این مضمون در شعر حسن حسینی و نصرالله مردانی برجسته است. (موسوی، ۱۳۹۴).

منابع

۱. بهار مهرداد، فاخته قربان، ۱۳۷۹، چشم‌اندازه‌ای اسطوره و تاریخ، ماه هنر، نشر چشمه، آذر و دی.
۲. نوروززاده چگینی، بهمن، ۱۳۸۰، کتابشناسی اسطوره و آیین، ماه هنر، مرداد و شهریور ۸۰.
۳. پل ریکور، اسطوره و تاریخ، ترجمه علیرضا رضایت، ماهنامه پژوهشی اطلاعات حکمت و معرفت، شماره ۱۲.
۴. خومحمدی خیرآبادی، سعید، شناخت اسطوره و حماسه، مجله دانشکده ادبیات فارسی بیرجند.
۵. برائیسلاو مالینفسکی، نقش اسطوره در زندگی، ترجمه اصغر عسکری خانقاه.
۶. بهار مهرداد، ۱۳۷۹، چشم‌اندازه‌ای اسطوره و تاریخ، اسماعیل پور، ابوالقاسم، نشر چشمه، ماه هنر، آذر و دی.
۷. نوروززاده چگینی، بهمن، ۱۳۸۰، کتابشناسی اسطوره و آیین، ماه هنر، مرداد و شهریور.
۸. ارنست کاسیرر، زبان و اسطوره، ترجمه محسن ثلاثی
۹. آقازاده، احیا، پیدایش اسطوره.
۱۰. انصاری فر، محمدجواد گستره اسطوره، نشر رواق هنر و اندیشه، شماره ۱۴.
۱۱. هانس گئورگ گادامر، ۱۳۸۹، اسطوره و خرد، ترجمه فریده فرنودفر، فلسفه شماره ۴۰، دی.
۱۲. اسد سنگابی کریم، اسطوره چیست؟، مجله ادبیات داستانی، شماره ۳۷.
۱۳. باباخانی، اسطوره و تاریخ، ماه تاریخ و جغرافیا،
۱۴. بن‌ونیست، امیل. (۱۳۷۷)، دین ایرانی بر پایه متن‌های معتبر یونانی، ترجمه‌ی بهمن سرکاراتی، تهران: قطره .
۱۵. بویس، مری. (۱۳۷۴)، تاریخ کیش زردشت، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: توس.
۱۶. بهار، مهرداد، (۱۳۵۲)، اساطیر ایران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۱۷. پادشاه، محمد (شاد)، (۱۳۳۵)، فرهنگ آندراج، زیر نظر: محمد دبیر سیاقی، جلد یکم، تهران، کتابخانه خیام.
۱۸. پورخالقی، مهدخت و دیگران. (۱۳۹۱)، «بررسی نقش پادافره پیمان‌شکنی در ماجرای اسفندیار»، ادب‌پژوهی، ش ۱۹.
۱۹. پورداود، ابراهیم، (۱۳۷۷)، یشت‌ها، ج ۱ و ج ۲، تهران: اساطیر.
۲۰. جمالی، کامران، (۱۳۶۸)، فردوسی و هومر، تهران: انتشارات اسپرک.
۲۱. حسام‌پور، سعید و دیگران، (۱۳۸۷)، بررسی تحلیلی گونه‌های پیمان و سوگند در شاهنامه، پژوهش‌نامه ادب غنایی، ش ۱۱.
۲۲. حیدری، دریا، (۱۳۹۲)، «سوگند در شاهنامه و ارتباط اساطیری آن با آب و آتش»، پژوهش‌نامه ادب حماسی، ش ۱۶.
۲۳. رضی، هاشم، (۱۳۸۱)، فرهنگ اعلام اوستا، تهران: انتشارات فروهر، چاپ سوم.
۲۴. دوست‌خواه، جلیل، (۱۳۹۲)، گزارشی از اوستا، ج ۱ و ج ۲، تهران: مروارید.
۲۵. دومزیل، ژرژ، (۱۳۸۳)، سرنوشت شهریار، ترجمه شیرین مختاریان و مهدی باقی، تهران: قصه.
۲۶. فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۶۸)، شاهنامه، به تصحیح ژول مول، ج ۱ تا ۵، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
۲۷. گرین، ویلفرد و همکاران، (۱۳۹۲)، مبانی نقد ادبی، ترجمه فرزانه طاهری. تهران: نشر نیلوفر.
۲۸. هومر، (۱۳۸۶)، ادیسه، ترجمه سعید نفیسی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم.
۲۹. کزازی، میر جلال‌الدین، (۱۳۸۸)، رویا، حماسه، اسطوره؛ چاپ پنجم، مرکز؛ تهران.
۳۰. کاسیرر، ارنست، (۱۳۸۷)، زبان و اسطوره؛ محسن ثلاثی؛ چاپ اول، مروارید؛ تهران .

۳۱. هایدگر، مارتین، (۱۳۸۵)، معنای تفکر چیست؛ فرهاد سلیمانیان؛ چاپ اول، مرکز؛ تهران .
۳۲. فیتس پاتریک، پیتر، (۱۳۸۲)، اسطوره‌شناسی حقوق نوین؛ محمد علی نوروزی؛ چاپ اول، گنج دانش؛ تهران .
۳۳. جواری، محمد حسین، (۱۳۸۳)، اسطوره در ادبیات تطبیقی (مجموعه مقالات)؛ چاپ اول، سمت؛ تهران.
۳۴. مختاری، محمد، (۱۳۷۹)، اسطوره زال (تیلور تضاد و وحدت ملی)؛ چاپ دوم، توس؛ تهران.
۳۵. واحد دوست، مهوش، (۱۳۷۹)، نهادهای اساطیری در شاهنامه، چاپ اول، سروش، تهران .
۳۶. ستاری، جلال، (۱۳۸۸)، اسطوره ایرانی، چاپ دوم، مرکز، تهران.
۳۷. ریکور، پل، (۱۳۸۶)، زندگی در دنیای متن، بابک احمدی، چاپ پنجم، مرکز تهران.
۳۸. نریمانی، اسفندیار، ۱۳۸۶، نقش شخصیت سیاوش و هلن در دو حماسه شاهنامه و ایلید، فصلنامه زبان و ادب، شماره ۳۳، پاییز.
۳۹. احمدی، حمید، (۱۳۸۰)، هویت ملی ایرانی، ویژگی‌ها و عوامل پویایی آن، موسسه مطالعات ملی، تمدن ایرانی.

Reflection of myth in the national epics of Iran and Greece with an approach to Ferdowsi's Shahnameh and Homer's Iliad and Odyssey

Abstract

Ferdowsi Shahnameh is a huge treasure trove of new themes in the form of myth and history. This great work is not only a description of kings and fiery wars and the painful expression of child murder, but more than any other previous work, it shows the first stages of creation and the evolution of Iranian civilization. Shahnameh is full of confrontation between myth and legend with human beings and in fact it is a narration of strange creatures, powerful and heroic human beings, special animals and plants that all represent the realm of human bio-mythology. In this research, the myths of Shahnameh and Iliad have been studied by the method of library studies and descriptive articles and various texts, and their reflection in the epics of the two countries has been evaluated.

Keywords: Myth, Epic, Ferdowsi Shahnameh, Iliad, Odyssey, Homer